

صمت و بانک مرکزی وزن‌کشی نکنند

اختلاف مدیریتی بر سر نحوه اجرای «رف تعهد ارزی» صادرکنندگان، یکی از نقاط سیاستگذاری اقتصادی این روزها شده است که ریشه آن نه در اصل ضرورت بازگشت ارز صادراتی، بلکه در نحوه هماهنگی میان دستگاه‌هایی است که هر کدام بخشی از اقتصاد را مدیریت می‌کنند. بانک مرکزی بر این باور است که ارز حاصل از صادرات باید به چرخه رسمی اقتصاد بازگردد و این منابع نمی‌تواند خارج از نظام رسمی ارزی کشور باقی بماند. طبعاً این نگاه از منظر سیاست پولی و مدیریت بازار ارز قابل درک است و در شرایطی که اقتصاد کشورمان برای تأمین نیازهای وارداتی، مواد اولیه تولید و کالاهای اساسی به منابع ارزی نیاز دارد، بازگشت ارز صادراتی یک الزام اقتصادی محسوب می‌شود.

در مقابل، وزارت صنعت، معدن و تجارت نیز به عنوان متولی بخش تولید و تجارت خارجی، نگران آثار سخت‌گیری‌های جدید بر روند فعالیت صادرکنندگان است و استدلال می‌کند که اگر فرآیندهای ارزی به شکلی طراحی شود که دسترسی صادرکنندگان به خدمات بانکی، ضمانتنامه‌ها و ابزارهای مالی دشوار شود، ممکن است توان صادراتی بنگاه‌ها کاهش پیدا کند.

حتماً هر دو دیدگاه، بخشی از واقعیت اقتصاد را آن‌هم در شرایطی که درگیر جنگ با «پس‌درنشین‌ها»ی امریکایی و صهیونیستی هستند، بیان می‌کنند، لکن نباید دو نگاه به جای قرار گرفتن در کنار یکدیگر، در مقابل هم قرار بگیرند، چراکه سیاست ارزی و سیاست صنعتی دو مسیر جدا از هم نیستند که هر دستگاه بتواند بدون توجه به آثار تصمیم خود بر حوزه دیگر حرکت کند. حتماً می‌دانیم که تولید بدون دسترسی به بازارهای صادراتی امکان رشد ندارد و صادرات بدون ثبات در نظام ارزی نیز دوام نخواهد داشت. بنابراین بحث درباره افزایش معیار رف تعهد ارزی از ۰.۶درصد به سطوح بالاتر، نیازمند مدیریت براساس منافع ملی است. اگر بانک مرکزی برای کنترل منابع ارزی کشور به دنبال افزایش بازگشت ارز باشد، این موضوع باید با در نظر گرفتن واقعیت‌های تجارت خارجی انجام شود و صادرکننده‌ای که با مشکلات انتقال پول، محدودیت‌های بانکی بین‌المللی، هزینه‌های حمل‌ونقل و رقابت در بازارهای جهانی مواجه است، شرایطی متفاوت از یک فعالیت اقتصادی معمولی دارد. از سوی دیگر، حمایت از صادرکننده نیز نباید به معنای نادیده گرفتن ضرورت بازگشت ارز باشد. وزارت صمت وظیفه دارد از تولید و تجارت حمایت کند، اما این حمایت وقتی اثر گذار خواهد بود که در چارچوب منافع کل اقتصاد تعریف شود. حتماً نگاه صرفاً بخشی به مسائل اقتصادی، همان مشکلی است که بارها باعث ایجاد ناهماهنگی میان سیاست‌های مختلف شده است.



بنابراین آنچه در این میان نباید اتفاق بیفتد، تبدیل اختلاف کارشناسی به رقابت میان دو دستگاه است، چراکه بانک مرکزی و وزارت صمت هر دو بخشی از ساختار اقتصادی دولت هستند و هدف نهایی هر دو باید تقویت اقتصاد ملی باشد. اگر اختلاف میان آنها به این سمت برود که هر دستگاه برای تثبیت جایگاه خود بر اجرای دیدگاهش اصرار کند، نتیجه چیزی جز افزایش هزینه برای فعالان اقتصادی نخواهد بود. این در حالی است که فعال اقتصادی نیازمند یک محیط قابل پیش‌بینی است و صادرکننده باید بداند مقررات ارزی بر چه اساسی تنظیم می‌شود، چه تعهداتی دارد و چه خدماتی را می‌تواند دریافت کند. لذا تغییر مداوم رویه‌ها و اعمال معیارهایی که خارج از چارچوب‌های اعلام‌شده احساس شود، اعتماد بخش خصوصی را کاهش می‌دهد. در مقابل، دولت نیز نیازمند آن است که اطمینان حاصل کند ارز صادراتی واقعاً به چرخه اقتصادی کشور بازمی‌گردد. با این اوصاف، این اختلاف باید در سطح هیئت دولت و با نگاه فرابخشی حل شود، چراکه دولت نمی‌تواند از یک سو هدف افزایش صادرات غیرنفتی را دنبال کند و از سوی دیگر، میان سیاست‌های ارزی و تجاری هماهنگی لازم را ایجاد نکند. از طرفی تصمیم درباره رف تعهد ارزی صرفاً یک موضوع بانکی یا تجاری نیست و هم‌زمان بر تولید، صادرات، بازار ارز و درآمدهای ارزی کشور اثر می‌گذارد. بارها طرح‌هایی برای تأمین مالی تولید یا اختصاص منابع بانکی اعلام شده، اما در هر حله اجرا با محدودیت‌ها، اختلاف نظر یا تفسیرهای متفاوت دستگاه‌ها مواجه شده است. نمونه آن وعده تخصیص منابع قابل توجه نظام بانکی برای حمایت از تولید بود که به دلیل مشکلات اجرایی، به طور کامل به هدف مورد نظر نرسید. پس سیاست اقتصادی فقط با اعلام یک تصمیم موفق نمی‌شود؛ بلکه هماهنگی میان مجریان آن شرط اصلی نتیجه گرفتن است. در موضوع رف تعهد ارزی نیز باید از همین تجربه استفاده کرد. افزایش فشار بر صادرکننده بدون اصلاح فرآیندها، ممکن است به جای افزایش بازگشت ارز، مشکلات جدیدی ایجاد کند. در مقابل، کاهش الزامات ارزی بدون ایجاد سازوکار نظارتی مناسب نیز می‌تواند منابع ارزی کشور را با مشکل مواجه کند. پس راه درست، پیدا کردن نقطه تعادل میان این دو ضرورت است. بانک مرکزی باید دغدغه‌های بخش تولید و صادرات را در طراحی سیاست‌های ارزی وارد کند و وزارت صمت نیز بر ضرورت‌های مدیریت ارزی کشور را بپذیرد و هیچ‌کدام از این دو دستگاه نمی‌توانند به تنهایی نسخه کامل اقتصاد را ارائه کنند.

به هر روی، سیاست اقتصادی وقتی موفق است که مجموعه‌ای از اهداف را هم‌زمان ببیند، نه اینکه یک هدف را به قیمت آسیب به

هدف دیگر دنبال کند. از طرفی اقتصاد کشورمان امروز بیش از هر زمان دیگری به هماهنگی میان نهادهای تصمیم‌گیر نیاز دارد

و اختلاف نظر کارشناسی می‌تواند به تصمیم بهتر منجر شود، اما اختلاف سازمانی و وزن‌کشی میان دستگاه‌ها تنها فضای فعالیت

اقتصادی را پیچیده‌تر می‌کند. لکن صمت و بانک مرکزی باید

بپذیرند که در یک جبهه قرار دارند و یکی مسئول تقویت تولید و

تجارت و دیگری مسئول حفظ ثبات پولی و ارزی است و موفقیت

هر کدام بدون همکاری دیگری امکان‌پذیر نیست. بنابراین موضوع

رف تعهد ارزی باید از سطح اختلاف میان دو دستگاه خارج شود

و در مسیر تصمیم‌گیری ملی با در نظر گرفتن منافع بلندمدت

اقتصاد کشور حل شود.

چرا خودکفایی گندم فقط به تولید ختم نمی‌شود؟

فقط تولید ۱۴ میلیون تن گندم برای برچیدن سایه واردات کافی نیست

افزایش تولید گندم تا مرز ۱۴میلیون تن، اگر با سیاست‌های پایدار در خرید تضمینی، پرداخت به‌موقع مطالبات

مدیریت ذخایر و حفظ انگیزه تولیدکنندگان همراه نباشد، نمی‌تواند خودکفایی را به‌دستاوردی پایدار تبدیل کند



ثبت تولید بیش از ۱۴ میلیون تن گندم، هر چند ظرفیت تأمین نیاز داخلی را تقویت می‌کند، اما وقتی ضامن خودکفایی پایدار خواهد بود که سیاست‌های حاکم بر این محصول راهبردی از مرحله تولید تا خرید تضمینی، مدیریت ذخایر، تنظیم بازار و هدایت عرضه در یک چارچوب منسجم عمل کنند، زیرا گسست در این زنجیره، بخشی از محصول را از مسیر تأمین رسمی خارج و اثربخشی افزایش تولید را کاهش می‌دهد. در نتیجه، آنچه ریسک وابستگی به واردات را مهار می‌کند، صرفاً رکورد تولید نیست، بلکه کارآمدی نظام حکمرانی بازار گندم و هماهنگی ابزارهای سیاستی در سراسر این زنجیره است.

■ ■ ■

برآوردها از عبور تولید گندم در سال زراعی جاری از مرز ۱۴ میلیون تن حکایت دارد که در صورت هدایت کامل به شبکه خرید تضمینی، بخش بزرگی از نیاز مصرفی کشور را پوشش می‌دهد. اما با وجود این، آنچه جایگاه این دستاورد را تعیین می‌کند، صرفاً میزان برداشت نیست، بلکه کیفیت مدیریت محصول پس از خروج از مزرعه است که نقش سیاستگذاری اقتصادی از تولید نیز پررنگ‌تر می‌شود و درباره سرنوشت بازار تصمیم می‌گیرد.

گندم با بسیاری از محصولات کشاورزی تفاوت دارد، چراکه این محصول، کالایی راهبردی در سبد غذایی خانوار محسوب می‌شود و ضعف مدیریت در چرخه تأمین آن، آثار مستقیمی بر امنیت غذایی، بازار آزاد نان و حتی منابع ارزی کشورمان بر جای می‌گذارد. به همین دلیل، شاخص خودکفایی گندم فقط با مقایسه میزان تولید و مصرف قابل ارزیابی نیست. طبعاً وقتی می‌توان از خودکفایی سخن گفت که محصول برداشت‌شده به شکل کامل وارد شبکه رسمی خرید، ذخیره‌سازی و توزیع شود و امکان مدیریت بازار برای سیاستگذار فراهم بماند.

قاعداً تا وقتی امنیت غذایی به عنوان یک اولویت دنبال می‌شود، باید مدیریت گندم بر پایه زنجیره‌ای یکپارچه انجام شود، چراکه برنامه‌ریزی برای سطح زیر کشت، تأمین نهاده، اعلام قیمت، خرید، ذخیره‌سازی و عرضه، اجرای جذا از هم نیستند، بلکه در هر قلاب یک نظام تصمیم‌گیری واحد عمل می‌کنند. به تبع، ناهماهنگی میان این بخش‌ها، بخشی از ظرفیت تولید را از دسترس سیاستگذار خارج می‌کند و هزینه مدیریت بازار را افزایش می‌دهد.

همین منطق درباره اقتصاد گندم نیز صدق می‌کند. بنابراین افزایش تولید و وقتی ارزش اقتصادی پیدا می‌کند که کشاورز انگیزه لازم برای تحویل محصول به مراکز خرید رسمی را حفظ کند و دولت نیز بتواند جریان ورود گندم به ذخایر راهبردی را بدون وقفه مدیریت کند.

تعرفه‌های واردات با هدف حمایت از تولید داخلی طراحی شدند، اما استمرار این سیاست در کنار تمرکز تولید، محدودیت ورود باز یگران جدید و انباشت حقوق و عوارض، ساختار بازار خودرو را آن‌سوی رقابت فاسد کرده است. در چنین آرایشی، خودروسازان داخلی بدون مواجهه با فشار مؤثر رقابتی فعالیت می‌کنند و واردات نیز به دلیل هزینه‌های سنگین و محدودیت‌های اجرایی، توان تنظیم بازار را از دست داده است. نتیجه‌گیری چنین هم‌پوشانی، شکل‌گیری نوعی «انحصار مرکب» است که نه به بهبود کیفیت و کاهش قیمت انجامیده و نه به کار انتخاب مصرف‌کننده ر تقویت کرده، بلکه هزینه ناکارآمدی این ساختار را مستقیماً به خریداران منتقل کرده است.

■ ■ ■

تعارضی از مهم‌ترین اهرم‌های سیاست صنعتی به‌شمار می‌رود که با افزایش هزینه ورود کالاهای خارجی، موازنه رقابت را به نفع تولیدکنندگان داخلی تغییر می‌دهد، اما مشروعیت اقتصادی چنین مداخله‌ای به یک پیش‌فرض اساسی وابسته است

مبنی بر اینکه حمایت باید موقتی، هدفمند و مبتنی بر تعهد بنگاه به افزایش بهره‌وری باشد. اگر به هر دلیلی این رابطه قطع شود، طبعاً تعرفه از یک ابزار توسعایی به سازوکاری برای انتقال رانت تبدیل خواهد شد زیرا بنگاه بدون آنکه ناگزیر به ارتقای کیفیت یا کاهش هزینه تولید باشد، از محدود شدن رقابت منتفع می‌شود.

بازار خودرو که ظاهراً از هیچ قاعده‌ای جز «تعارض منافع» عده‌ای پیروی نمی‌کند، نمونه عینی چنین دگرگونی است، چراکه حمایت تعرفه‌ای نه در قالب یک برنامه زمان‌بندی‌شده برای ارتقای توان رقابتی صنعت، بلکه به صورت سیاستی مستمر دنبال شده است. چنین روندی هم‌زمان با محدودیت ورود خودروهای خارجی، فضای رقابتی بازار را به تدریج دگرگون و مزیت ناشی از بهره‌وری را با مزیت ناشی از سیاستگذاری جایگزین کرده است. در نتیجه، بخش

و از افزایش غیرمنطقی قیمت پرهیز کند زیرا در غیر

قابل توجهی از موقعیت بازار خودروسازان داخلی نه

از رقابت با محصولات خارجی، بلکه از محدود شدن

خارجی، موازنه رقابت را به نفع تولیدکنندگان

داخلی تغییر می‌دهد، اما مشروعیت اقتصادی چنین

مداخله‌ای به یک پیش‌فرض اساسی وابسته است

مبنی بر اینکه حمایت باید موقتی، هدفمند و مبتنی بر

تعهد بنگاه به افزایش بهره‌وری باشد. اگر به هر دلیلی

این رابطه قطع شود، طبعاً تعرفه از یک ابزار توسعایی

به سازوکاری برای انتقال رانت تبدیل خواهد شد زیرا

بنگاه بدون آنکه ناگزیر به ارتقای کیفیت یا کاهش

هزینه تولید باشد، از محدود شدن رقابت منتفع

می‌شود.

بازار خودرو که ظاهراً از هیچ قاعده‌ای جز «تعارض

منافع» عده‌ای پیروی نمی‌کند، نمونه عینی چنین

دگرگونی است، چراکه حمایت تعرفه‌ای نه در قالب

یک برنامه زمان‌بندی‌شده برای ارتقای توان رقابتی

صنعت، بلکه به صورت سیاستی مستمر دنبال شده

است. چنین روندی هم‌زمان با محدودیت ورود

خودروهای خارجی، فضای رقابتی بازار را به تدریج

دگرگون و مزیت ناشی از بهره‌وری را با مزیت ناشی از

سیاستگذاری جایگزین کرده است. در نتیجه، بخش

و از افزایش غیرمنطقی قیمت پرهیز کند زیرا در غیر

قابل توجهی از موقعیت بازار خودروسازان داخلی نه

از رقابت با محصولات خارجی، بلکه از محدود شدن

خارجی، موازنه رقابت را به نفع تولیدکنندگان

داخلی تغییر می‌دهد، اما مشروعیت اقتصادی چنین

مداخله‌ای به یک پیش‌فرض اساسی وابسته است

مبنی بر اینکه حمایت باید موقتی، هدفمند و مبتنی بر

تعهد بنگاه به افزایش بهره‌وری باشد. اگر به هر دلیلی

این رابطه قطع شود، طبعاً تعرفه از یک ابزار توسعایی

به سازوکاری برای انتقال رانت تبدیل خواهد شد زیرا

بنگاه بدون آنکه ناگزیر به ارتقای کیفیت یا کاهش

هزینه تولید باشد، از محدود شدن رقابت منتفع

می‌شود.

بازار خودرو که ظاهراً از هیچ قاعده‌ای جز «تعارض

منافع» عده‌ای پیروی نمی‌کند، نمونه عینی چنین

دگرگونی است، چراکه حمایت تعرفه‌ای نه در قالب

یک برنامه زمان‌بندی‌شده برای ارتقای توان رقابتی

صنعت، بلکه به صورت سیاستی مستمر دنبال شده

است. چنین روندی هم‌زمان با محدودیت ورود

خودروهای خارجی، فضای رقابتی بازار را به تدریج

دگرگون و مزیت ناشی از بهره‌وری را با مزیت ناشی از

سیاستگذاری جایگزین کرده است. در نتیجه، بخش

و از افزایش غیرمنطقی قیمت پرهیز کند زیرا در غیر

و اطمینان داشته باشد محصول تولیدشده در همان مسیری حرکت می‌کند که برای تأمین امنیت غذایی کشور طراحی شده است. در این چارچوب، موفقیت یک فصل زراعی زمانی تثبیت خواهد شد که میان تولید، بازار و ذخایر راهبردی پیوندی پایدار برقرار شود که از رشد اقتصادی محصول را حفظ کند و وابستگی به بازارهای خارجی را به حداقل برساند.

■ زنجیره گندم با تصمیم‌های مقطعی پایدار نمی‌ماند.

همینجاست که تفاوت میان «افزایش تولید» و «پایداری خودکفایی» باید برآی مستقلاً، به ویژه جهاد کشاورزی تفهیم شود، چراکه خودکفایی رویدادی نیست که با اعلام یک آمار محقق خواهد شد، بلکه نتیجه عملکرد مستمر مجموعه‌ای از سیاست‌هاست که باید در تمام طول سال، از برنامه‌ریزی کشت تا مدیریت ذخایر، یکدیگر را تکمیل کنند. اگر این حلقه‌ها با تأخیر، ابرازهای دیگری از جمله واردات نیز بیندیشد که با فلسفه خودکفایی فاصله دارد.

به همین دلیل، تمرکز بر میزان برداشت، بدون ارزیابی عملکرد سایر حلقه‌های زنجیره، وضعیت کاملی از وضعیت گندم ارائه نمی‌دهد. سیاستگذار وقتی به هدف نهایی دست پیدا می‌کند که بتواند از لحظه برداشت تا سایر بخش‌ها نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرد و بخشی از ظرفیت ایجادشده در مزرعه از چرخه تأمین رسمی فاصله می‌گیرد.

از سویی، اقتصاد گندم از منطق بازارهای معمولی تبعیت نمی‌کند؛ یعنی در اغلب کالاهای کشاورزی، جابه‌جایی به همین دلیل، تمرکز بر میزان برداشت، بدون ارزیابی عملکرد سایر حلقه‌های زنجیره، وضعیت کاملی از وضعیت گندم ارائه نمی‌دهد. سیاستگذار وقتی به هدف نهایی دست پیدا می‌کند که بتواند از لحظه برداشت تا سایر بخش‌ها نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرد و بخشی از ظرفیت ایجادشده در مزرعه از چرخه تأمین رسمی فاصله می‌گیرد.

بنابراین اگر کرد تنظیم‌گر واردات وقتی تضعیف می‌شود که هزینه ورود رقیب به اندازه‌ای افزایش یابد که امکان رقابت مؤثر از میان برود. در چنین وضعیتی، واردات اگرچه از نظر حقوقی ممنوع نیست، اما از منظر اقتصادی قدرت اثر گذاری خود را از دست می‌دهد. نتیجه آن است که تولیدکننده داخلی با فشار محدودی از سوی بازار مواجه می‌شود و مصرف‌کننده نیز میان گزینه‌هایی انتخاب می‌کند که همگی در یک ساختار غیر رقابتی شکل گرفته‌اند. به بیان دیگر، بازار رقابت قائل تأثیر می‌پذیرد.

حال در چنین نقطه‌ای مفهوم «انحصار مرکب» معنا پیدا می‌کند؛ یعنی انحصار در اینجا صرفاً به تمرکز تولید محدود نیست، بلکه از هم‌پوشانی چند سیاست اقتصادی شکل می‌گیرد که از یک سو ورود رقیب به بخش تولید را دشوار کرده است و از سوی دیگر، واردات را نیز با مجموعه‌ای از موانع تعرفه‌ای

رکورد تولید گندم، فرصت ارزشمندی برای تقویت امنیت غذایی است، اما دوام این فرصت به نحوه مدیریت زنجیره‌ای وابسته است که از مزرعه آغاز می‌شود و به ذخایر راهبردی ختم می‌شود. بنابراین خودکفایی وقتی عملیاتی است که همه اجزای این زنجیره با یک منطق واحد و سیاستی پایدار اداره شوند؛ در غیر این صورت، افزایش تولید نیز تضمینی برای حذف سایه واردات نخواهد بود

اگر این چرخه کامل‌تر عمل کند، امکان مدیریت بازار در دوره‌های کاهش تولید، تغییرات اقلیمی با نوسان قیمت‌های جهانی نیز افزایش خواهد یافت. به همین دلیل، ارزیابی وضعیت گندم فقط با استناد به حجم برداشت، وضعیتی ناقص از واقعیت اقتصاد این محصول ارائه می‌دهد.

در سطح کلان نیز پایداری خودکفایی به هماهنگی میان سیاست‌های کشاورزی، بازرگانی و مالی وابسته است. هر یک از این حوزه‌ها، بخشی از یک نظام واحد را تشکیل می‌دهند و اثرگذاری آنها زمانی کامل می‌شود که تصمیم‌های اتخاذشده در هر بخش، با اهداف سایر بخش‌ها همسو باشد. فاصله میان این سیاست‌ها، هزینه داخلی را کاهش می‌دهد.

اداره بازار را افزایش و بخشی از مزیت حاصل از تولید داخلی را کاهش می‌دهد. به‌دلیل وابستگی به واردات، عبور تولید گندم از مرز ۱۴ میلیون تن، بیش از آنکه پایان یک مسیر باشد، آغاز مرحله‌ای جدید در سیاستگذاری است. حفظ این دستاورد به سرازوکاری نیاز دارد که بتواند رابطه میان تولیدکننده، دولت و بازار را بر پایه قواعد پایدار تنظیم کند که با تغییر شرایط اقتصادی یا جابه‌جایی اولویت‌های اجرایی دستخوش تغییر نشود و امکان بهره‌وری بلندمدت را برای همه بازیگران این زنجیره فراهم آورد. کشورمان در سال‌های مختلف، هم‌دوره‌های خودکفایی گندم را تجربه کرده و هم دوره‌هایی را پشت سر گذاشته که نیاز به واردات دوباره مطرح شده است. مرور این چرخه‌ها می‌دهد که میان این دو وضعیت، بیش از آنکه در مزرعه تعیین شود، در کیفیت سیاستگذاری و انسجام مدیریتی مشکل می‌گیرد. هرچه این انسجام تقویت شود، تولید داخلی نیز ارزش بیشتری بیشتری پیدا خواهد کرد و فاصله کشور با بازارهای جهانی افزایش می‌یابد.

گیر پاژ خودرو در جاده «انحصار مرکب»

تداوم انحصار در زنجیره تولید، واردات و نظام حقوق ورودی، کارکرد تنظیم‌گری واردات را مختل و هزینه ناکارآمدی ساختار بازار خودرو را به مصرف‌کنندگان تحمیل کرده است

کند. به دیگر سخن، رانت صرفاً در بخش تولید شکل نمی‌گیرد، بلکه در حلقه واردات نیز امکان بازتولید پیدا می‌کند زیرا محدودیت دسترسی به مجوزها، منابع ارزی یا شبکه توزیع، خود به مانعی برای ورود رقبای جدید تبدیل می‌شود.

بنابراین مفهوم «انحصار مرکب» فقط به معنای هم‌زمانی دو انحصار نیست، بلکه به سازوکاری اشاره دارد که در آن هر حلقه، حلقه دیگر را تقویت می‌کند. یعنی تعرفه بالا، هزینه ورود و تولید خارجی را افزایش می‌دهند و محدودیت بازیگران وارداتی، دامنه رقابت در بخش تجارت را کاهش می‌دهد و تمرکز تولید نیز انگیزه بنگاه‌های داخلی برای ارتقای مستمر کیفیت تولید را تضعیف می‌کند. حاصل این برهم‌کنش، بازاری است که قیمت‌ها بیش از آنکه محصول رقابت باشند، از محدودیت‌های ساختاری تأثیر می‌پذیرند. به هر روی، چالش اصلی بازار خودرو را نمی‌توان صرفاً به سطح تعرفه یا میزان واردات تقلیل داد، بلکه مسئله در نحوه آرایش سیاست‌های حمایتی نهفته است. هنگامی که حمایت تعرفه‌ای، تمرکز تولید، محدودیت ورود بازیگران جدید و هزینه‌های بالای واردات هم‌زمان عمل می‌کنند، واردات کارکرد تنظیم‌گر خود را از دست می‌دهد و بازار نیز از سازوکار رقابت فاصله می‌گیرد. طبعاً در چنین ساختاری، نه تولیدکننده داخلی الزام مؤثری برای ارتقای بهره‌وری، نه پافشاری پیدا کنند، تغییر محسوسی در قدرت رقابت مصرف‌کننده از مزایای انتخاب در یک بازار رقابتی برخوردار می‌شود. لکن مسئله اصلی نه اصل حمایت از تولید، بلکه کیفیت طراحی و اجرای آن است. حمایت با موانع جدی مواجه خواهد بود. بنابراین اقتصاددانان می‌توانند به تقویت صنعت بینجامد که هدفمند، زمان‌مند و مشروط به تحقق شاخص‌های عملکردی باشد و هم‌زمان موانع غیر ضروری ورود رقبا را کاهش دهد. در غیر این صورت، هم‌پوشانی انحصار تولید، محدودیت واردات و نظام حقوق ورودی، چرخه‌ای از «انحصار مرکب» را بازتولید می‌کند که هزینه آن در نهایت به مصرف‌کننده منتقل می‌شود و دستیابی به بازاری رقابتی، کارآمد و مبتنی بر بهره‌وری را بیش از پیش به تعویق می‌اندازد.